

گزارشی از کنگرهٔ دوم بین‌المللی مارکس

کنگره ای که در دانشگاه پاریس (سوربن و نانتر) در ۱۹۹۵ نخستین نشست اش را برگزار کرد و مباحث و مقالات ارائه شده به آن در ۶ جلد به فرانسه (و ترجمهٔ منتخب آن‌ها به فارسی در دو جلد) منتشر گشت، امسال دومین نشست اش را از ۳۰ سپتامبر تا ۳ اکتبر ۱۹۹۸ برگزار کرد. تدارک این کنگره از دو سال پیش آغاز شده بود. این کنگره به ابتکار نشریهٔ اکتوئل مارکس، «مرکز ملی تحقیقات علمی فرانسه» (CNRS) و «انتشارات دانشگاهی فرانسه» (PUF) و با همکاری **نشریات تحقیقی فرانسوی**

زیر:

انسان و جامعه، آینده در گذشته، اندیشه، *Le Ressay*، فراخوان اقتصاددانان برای خروج از اندیشهٔ واحد، و نیز مؤسسهٔ ایتالیایی مطالعات فلسفی، سینما *MK2*، رادیوی *Paris pluriel* برگزار شده بود.

برگزار کنندگان برای غنی‌تر کردن مباحث کنگره دامنهٔ کار خود را گسترش بیشتری داده بودند. جمعاً بیش از ۲۵۰ پژوهشگر دانشگاهی و نشریات مارکسیستی، هرکدام یک و برخی چند بحث ارائه کردند. از نظر تقسیم موضوعی، بحث‌ها در بخش‌های **تاریخ، مطالعات مارکسیستی، فلسفه، فرهنگ، اقتصاد، علوم سیاسی، جامعه‌شناسی و حقوق** گنجانده شده بود. در مقایسه با کنگرهٔ اول، تعداد سخنرانانی که از کشورهای آنکو ساکسون و از آمریکای لاتین آمده بودند بیشتر بود. بخش اقتصادی گسترش چشم‌گیری یافته بود. جنبش‌های توده‌ای و کارگری مجال بیشتری یافته بودند، برای هنر و زیبایی‌شناسی مقالات بیشتری آماده شده بود. به طور کلی، کنگره جوان‌تر، رادیکال‌تر و غنی‌تر از پیش برگزار گردید.

در فراخوان کنگرهٔ دوم زیر عنوان «**سرمایه داری: نقدها، مقاومت‌ها و**

بدیل‌ها» چنین آمده است:

در ادامه کنگره بین‌المللی مارکس که ۵۰۰ پژوهشگر را در سپتامبر ۱۹۹۵ در پاریس گرد آورد، هدف از این دیدار دوم عبارت است از تحلیل اوضاع جاری جهان، دگرگونی‌های جامعه معاصر - از سطح فردی گرفته تا سطح جهانی -، مبارزاتی که هم اکنون جریان دارد، انقلاب‌های فنی و فرهنگی، چشم‌اندازهای رهائی که در آن پدید می‌آیند.

جهانی شدن. بحران دولت - ملت ها. انتقال حاکمیت. برآمد شرکت‌های چند ملیتی و نهادهای بین‌المللی یا فراملی. به بردگی کشیدن مناطق پیرامونی. تصاحب و تخریب کره زمین. مهاجرت‌ها. گرایش عمومی به تمرکز در شهرها. بیکاری. اشکال نوین سلطه. بحران در امر سیاسی.

استناد به مارکس، که همچنان نقادانه و در پیوند با دیگر مؤلفه‌های فرهنگ مدرن صورت می‌گیرد، دلالتی دوگانه را دارا است. استناد به مارکس هم از این رو است که اندیشه وی آنجا که نقشی عمده ایفا کرده، یعنی در زمینه نقد سرمایه داری، مستقیماً قابل به کارگیری است. و هم از سوی دیگر، بیشتر دارای ارزشی نمادین است، زیرا سنت‌های برآمده از مارکسیسم و سوسیالیسم را با دیگر خطوط و شیوه‌های تحلیلی و نقد اجتماعی، مانند فمینیسم، زیست محیطی، کثرت‌گرایی فرهنگی و روحیه علمی عموماً به اتحاد و همگرایی فرا می‌خواند.

کنگره دوم بین‌المللی مارکس می‌کوشد دو شرط را رعایت کند:

از يك سو، مانند کنگره نخست، بر پایه همکاری کثرت‌گرایانه بین شمار فراوانی از نشریات و نهادها اداره خواهد شد. آن‌ها مضامین مشخصی را که امروزین می‌دانند مطرح می‌کنند و ما انتظار داریم که آن‌ها بر اساس خط مشی‌ای که مبنی بر ارتباط و تداخل رشته‌های مختلف است کار خود را به پیش برند، مرزهای از پیش برپا شده را عقب برانند، بین تحلیل تجربی، مقتضیات تئوریک و ارزیابی سیاسی پیوندی مفصلی برقرار سازند.

از سوی دیگر، ما خواستار آنیم که به مجموعه قلمروهای مهم علم اجتماعی، و مفهوم جامعه و تاریخ برخورد کنیم، یعنی درک همه جانبه حیات فکری آنطور که در هر رشته‌ای وجود دارد، با مقتضیاتش، مشروعیت‌هایش، مجموعه روش‌ها و اصولش.

لذا، این کنگره دوم، نیز در رشته‌های مهمی سازماندهی شده که در چارچوب قطب‌های علمی تخصصی جای می‌گیرند: فلسفه، حقوق، اقتصاد، جامعه‌شناسی، تاریخ، مطالعات مارکسیستی، علوم سیاسی، فرهنگ.

* * *

در زیر، به فشرده‌ای از برخی مباحث، هریک در چند سطر، اشاره می‌کنیم: در بخش اقتصادی، **رابرت برنر** (Robert Brenner)، مدیر مرکز تئوری اجتماعی و تاریخ تطبیقی در UCLA (دانشگاه کالیفرنیا)، لس‌آنجلس (آمریکا)، تحت عنوان «از بحران سودآوری تا نئولیبرالیسم» به تفسیر و تحلیل تاجریسم - ریگانیسم و برآمد نئولیبرالیسم به مثابه پاسخی به نزول مزمن سودآوری در اقتصادهای پیشرفته سرمایه‌داری پرداخت، پدیده‌ای که از اواخر سال‌های ۶۰ و اوایل سال‌های ۷۰ آغاز شد و دوره‌ای طولانی از رکود اقتصادی را به بار آورد که تا کنون ادامه دارد. نئولیبرالیسم به طور اخص همچون پاسخی بود به شکست [سیاست] کینزی کسر بودجه یا به تعبیر دیگر کمبود قدرت خرید (deficit spending)، به منظور آنکه سودآوری و پویایی اقتصادی را طی سال‌های ۱۹۷۰ از نو تأمین کند. اما سیاست‌های نئولیبرالی، به ویژه آنطور که در سال‌های ۱۹۹۰ به طور سیستماتیک و در سراسر جهان پیاده شده، مسائل اقتصاد بین‌المللی را به وخامت کشانده است. این بحث را در صفحه ۱۵۳ این کتاب ملاحظه می‌کنید.

اضافه کنیم کار بسیار مهمی که مؤلف ارائه کرده تحلیل اوضاع اقتصادی جهان از پایان جنگ جهانی دوم تا کنون است، تحت عنوان *The Economics of Global Turbulence* (بررسی اقتصادی اغتشاش جهانی). این بحث را در شماره ۲۲۹ از نشریه *New Left Review* (چاپ لندن) می‌توان یافت که تماماً به این بحث اختصاص یافته است.

در بخش مباحث مربوط به قرن بیستم، **برنار پلوآل** (Bernard PLOUILLE) پژوهشگر CNRS تحت عنوان «تئوری تحقق و مبارزه برای بازار جهانی» می‌نویسد: قرار بر این است که واژه جهانی کردن فرآیند تعمیم مبادلات را در مقیاس جهانی

بازتاب دهد. حال آنکه مبادلات جهانی به هیچ‌رو تازگی ندارد. بهره‌برداری از منابع دوردست ثروت بسیار پیش از توسعه تولید سرمایه‌داری به معنای خاص کلمه رخ داده است. «بازار خارجی» بر «بازار داخلی» مقدم است. علاوه بر این، پیشفرض پراتیک سرمایه‌داری توسعه یافته گردش جهانی سرمایه است ولو صرفاً به شکل پول. هدف از این امر به هیچ‌رو حل تضادهای رژیم کالایی سرمایه‌داری نیست. از یک سو، حل یک مسأله البته نمی‌تواند از گسترش آن به دست آید و از سوی دیگر، تنوری تحقق که مارکس مطرح کرده به ما امکان می‌دهد این نکته را درک کنیم که محصول اجتماعی یک شکل بندی معین قابل دوام میتواند به طور کامل در درون همین شکل بندی تحقق یابد.

می‌ماند اینکه اگر واقعیتی که برای واژه جهانی شدن قائل می‌شوند هیچ‌تازگی نداشته باشد، رواج و موفقیت این واژه ناظر بر فرآیندی واقعی است. فرآیندی حی و حاضر که با «آزاد سازی» اخیر فعالیت سرمایه در سطح جهانی در پیوند است و پای «آزاد سازی» چیزی که خصلت آن را تعیین می‌کند یعنی استثمار و رقابت و سرانجام قدرتمند شدن آن‌ها را به میان می‌کشد. سپس، نوبت به بسط نوعی «بازتوزیع» در کلیه زمین‌ها، نوعی «تقسیم مجدد» بین طبقات متعارض به نفع سرمایه و نوعی «تقسیم مجدد» جهان بین قدرت‌های سرمایه‌داری می‌رسد.

در بخش تاریخ، **فردریک ژنوه** (Frédéric GENEVEE) مسؤول نشریه «دفترهای تاریخ» تحت عنوان «تاریخ و تعهد» می‌گوید: در برابر بحرانی که تحقیقات تاریخی با آن رو به رو است تصور من و همکارانم این است که مفصلبندی بین تحلیل تاریخی (به مثابه یک فعالیت علمی) و تعهد و تحول اجتماعی نه تنها معنای تازه‌ای می‌یابد، بلکه یکی از راه‌های ممکن جهت خروج از بحران است. از نقطه نظر حرفه‌ء مورخ، جهش‌های جامعه‌شناسانه دیگر اجازه نمی‌دهند که به تعهد به عنوان امری خارجی نسبت به شرایط مشخص مورخین نگریسته شود. بنا بر این میراث مارکس در اینجا نه به معنی مجموعه‌ای از دریافت‌ها که برخی از آن‌ها هنوز کارآیی دارند، بلکه همچون رهیافتی فراگیر و انتقادی و تحول‌دهنده درک می‌گردد.

در بخش مطالعات مارکسیستی **ایزابیل گارو** (Isabelle GARO) تحت عنوان «فتیشیسم کالا از نظر مارکس» می‌نویسد: مفهوم فتیشیسم کالا از نظر مارکس غالباً به عنوان یکی از آن مفاهیمی تلقی می‌شود که می‌توانند یک اثر را در خود خلاصه کنند و آن تعریفی را می‌سازند که رسیدن به یک نتیجه در پایان تحقیق برایش تضمین شده است. اما، مفهوم «فتیشیسم» خیلی زود، از ۱۸۴۴، از قلم مارکس جاری می‌شود و با نوعی ابهام عمیق همراه است که وی از کنکاش آن باز نمی‌ایستد. همان طور که تلاش خواهیم کرد آن را نشان دهیم، فتیشیسم در نقطه تقاطع تئوری مذاهب، فلسفه تصور و نقد اقتصاد سیاسی قرار دارد. مارکس نه برای وحدت بخشیدن تئوریک به این عرصه‌های مختلف، بلکه در راه ایجاد ارتباط دائمی و پویا بین آن‌ها گام بر می‌دارد. بدین معنا، فتیشیسم در آن واحد هم یک استعاره است و هم یک مفهوم، مفهومی همواره ناتمام که ما را به طرز عملی رهنمون می‌شود که مارکس ساختمان یک اقتصاد سیاسی از نوع دیگر و یک انتقاد مداوم از سنت فلسفی را همراه با تدوین مفاهیمی بدیع به پیش می‌برد. مفاهیم بدیعی که دستاوردهای مثبت تحلیل شیوه تولید سرمایه داری را با هم ترکیب می‌کند.

و در همین بخش **میکائل لووی** (Michael LÖWY) تحت عنوان «کارل مارکس و ماکس ویر: ناقدان سرمایه داری» می‌نویسد: به رغم اختلافات انکارناپذیرشان، این دو نقاط مشترک فراوانی در ارزیابی از سرمایه داری مدرن دارند بدین معنا که هر دو به این نظام اقتصادی به مثابه جهانی نگاه می‌کنند که در آن «هدایت افراد از طریق انتزاع‌ها صورت می‌گیرد» (مارکس)، جایی که روابط غیر شخصی و «شیئی شده» جایگزین روابط شخصی وابستگی می‌شود، جایی که انباشت سرمایه به نحوی بسیار غیر عقلانی به هدفی در خود بدل می‌گردد. این بحث را در صفحه ۴۱ می‌خوانید.

در بخش فلسفه، **نیکولا ترتولیان** (Nicolas TERTULIAN) تحت عنوان «مسخ فلسفه مارکسیستی: به مناسبت پیدا شدن اثری منتشر نشده از گئورگ لوکاچ» می‌نویسد: اثری از لوکاچ که در سال‌های ۱۹۲۵-۱۹۲۶ نوشته ولی هرگز منتشر نشده

بود اخیراً در آرشیوهای مسکو یافت شده است. این اثر حاوی پاسخ‌های وی به انتقاداتی است که مارکسیست‌های سنتی آن زمان، یعنی روداس و دبورین، در باره کتاب او «تاریخ و مبارزه طبقاتی» (۱۹۲۳) مطرح کرده بودند. انتشار این اثر به ما امکان می‌دهد مرحله‌ای مهم از تاریخ مارکسیسم قرن بیستم را بفهمیم. با بحث در باره این متن، می‌کوشیم پرسش‌های شور انگیز متعددی را که در مباحث درون جنبش مارکسیستی حول کتاب مشهور «تاریخ و مبارزه طبقاتی» صورت گرفته دوباره بررسی کنیم. ما در بررسی خود، بازتاب تزه‌های لوکاچ را در آثار نویسندگان متنوعی چون موریس مرلوپونتی، کورنلیوس کاستریادیس و یورگن هابرماس دنبال خواهیم کرد.

برخی از دیگر عناوین بحث‌ها عبارت بود از: «دیالکتیک طبیعت، علم معاصر» (لوسین سو)، «داو داروینیسیم» (پاتریک تور)، «هرمنوتیک و پراکسیس» (دومینیکو ژروولینو)، «سیاست و حادثه» (دانیل بن سعید)، «برابری را در چه چیزی باید برقرار کرد؟» (تونی آندره آنی)، «مارکس و ویتگنشتاین» (کریستیان شویره)، «مبارزه اجتماعی و اخلاق (اتیک) گفتگو» ((ایو کوسه)، «هابر ماس و مسأله دموکراسی» (آرنو مونترس)، «اخلاق، حق و سیاست از نظر هابرماس» (استفانو پتروچیانی)، «مدرنیت زیبایی‌شناسانه و سرمایه‌داری» (ویسنته گومز)، «آگاهی طبقاتی/آگاهی اجتماعی: جوانان محله‌های تنگدست چه بینشی از مناسبات اجتماعی دارند؟» (مارکو اوپرتی)، «مناسبات نوین طبقاتی، جنبش‌های نوین اجتماعی و بدیل‌های سرمایه‌داری» (ژان لوژکین)، «تئوری عام طبقات اجتماعی در عصر مدرن» (ژاک بیده) و بحث‌های فراوان دیگر...

مجموعه مقالات در چندین جلد از سوی نشریه آکتوئل مارکس و انتشارات PUF

منتشر خواهد شد. یک رادیو اف ام نیز سخنرانی‌ها را طی چند ماه پخش خواهد کرد.

در زیر ترجمه‌های یکی از سخنرانی‌های جلسه افتتاحی را می‌خوانید.

ت.ح.